بسم الله الرحمن الرحیم

 دوشنبه 16/11/91

جلسه 832

بحث در این بود که مرحوم آخوند فرمود چون ما قائل شدیم به حجیت خبر ثقه پس باب علمی منسد نیست ومقدمه ثانیه ناتمام خواهد بود، ما عرض کردیم صرف حجیت خبر ثقه کافی نیست برای رفع انسداد بلکه از حیث صغری هم باید هم وثاقت رواة در معظم ابواب فقه ثابت شود که این مبتنی بر این است که یا ما ادعای اطمینان کنیم از قول ثقات کما ادعاه الشیخ مرتض الحائری و السید اسیستانی، واین بحثی شخضی است،لکنه صعب جدا.

یا باید توثیقات رجالیه را معتبر کنیم که لازمه اش این است که از یک سری شبهات جواب بدهیم:

یک شبهه این است که این توثیقات رجالی چون از باب خبر ثقه است ظهور در حس ندارد مع الفاصل الکثیر الزمانی بین الرجالیین والرواة، پس مشکل حسی نبودن این خبر پیش می آید.

شبهه دیگر این استکه: خبر ثقه در موضوعات به چه دلیل حجت است؟ اگر دلیلمان سیره عقلاست حرفی نیست وعقلاء اگر به خبر ثقه عمل کنند در موضوعات هم عمل می کنند، ولی اگر دلیل ما حجیت خبر ثقه از باب سیره متشرعه یا اخبار باشد قدر متیقنش حجیت خبر ثقه در احکام است نه موضوعات.

اگر از باب رجوع به اهل خبره به توثیقات رجالیه رجوع می کنیم شبهاتی دارد: 1- مراجع ما ملکه استنباط دارند منتهی منابع استنباط علم رجال نزدشان فراهم نیست به اندازه ای که نزد شیخ ونجاشی فراهم بود، خوب عده ای از بزرگان مثل امام وآقای خوئی می گویند کسی که ملکه استنباط دارد حرام است رجوع کند به عالم دیگر چه در علم رجال چه در علم اصول فقه وچه در خود فقه، لعدم السیرة علی رجوعه الی عالم آخر.

شبهه دیگر این است که در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه هم آمده: اصلا رجوع به اهل خبره در سیره عقلاء به ملاک وثوق واطمینان است، ما که رجوع می کنیم به طبیب یا برایم مهم نیست وغرض لزومی نیست، یا تزاحم اغراض است چاره ای ندارم، یا احتیاط ممکن نیست چون دوران الامر بین المحذورین است، اما اگر وغرض لزومی باشد وتزاحم اغراض هم نیست وامکان احتیاط هم هست عقلا اعتماد نمی کنند به قول اهل خبره مثل طبیب ما لم یحصل لهم الوثوق والاطمینان.

 مرحوم نائینی فرموده من قبول دارم که در اغراض شخصیه عقلا دائر مدار وثوق واطمینان هستند اما در مقام احتجاج بین مولا وعبد اماره حجت است نزد عقلا ولو وثوق واطمینان پیدا نکنند.

$ در کتاب دراسات جواب داده اند که: این خلاف وجدان است، اگر من عبد پسر خودم وپسر مولا را که مریض شدند بردم دکتر، دکتر گفت تا یک هفته مواظب باشند بعد میتوانند بیرون بروند، ولی از قول او اطمینان پیدا نکردم وسلب وثوق شد، پسر خودم را بر اساس احتیاط بردیم سراغ پزشک متخصص تر، یا مدت بیشتر از او مراقبت کنیم، اما نسبت به پسر مولا این مراعاتها را نکنیم، مریضی اش مستمر شد مولا با ما چه می کند آیا بر علیه ما احتجاج نمی کند؟

استاد: این شبهه قویه ای است وباید جواب بدهند، ما میخواهیم بر اساس توثیقات این رجالیین فتوا بدهیم در مورد دماء ونفوس، در احکام لزومیه یا بر خلاف احتیاط.

شبهه سوم: قول اهل خبره معتبر اما در موضوعات تعدد معتبر است کما علیه المشهور واکثر العلماء، لذا می گویند دو شاهد عادل خبره باید شهادت دهند بر اعلمیت مجتهد آقای سیستانی می گوید رجوع به اهل خبره نه نیاز دارد به وثوق ونه تعدد، اما اینها بحث دارد وباید بررسی شود.

اگر این شبهات جواب داده شد فهو والا برای ما واضح نیست که باز هم عقلاء رجوع کند به اهل خبره مع عدم الوثوق والاطمئنان فی الاحکام الالزامیه، حالا عوام از باب انسداد ما از مذاق شارع به دست آورده ایم که در رابطه با آنها احتیاط را واجب نکرده است ومیتوانند به اهل خبره رجوع کنند ولو وثوق پیدا نکنند، اما خواص و مراجع تقلید به صرف اینکه منابع دستش نیست نمی تواند رساله مرجع تقلید را باز وبه آن عمل کند با اینکه وثوق پیدا نمی کند به قول او، اینها مشکل دارد.

اگر اینجور شود یعنی توثیقات رجالیه اطمینان آور نباشد به مقدار وافی به معظم فقه وتعبدا هم حجتش ثابت نشود معنایش انسداد است، حالا ولو شما حجیت خبر واحد را ثابت کنید، فیبقی هذا المشکل.

این میشود انسداد، منتهی ممکن است شما بگوئید که نتیجه این انسداد حجیت ظن مطلق نیست، بلکه فوقش ظن به حجیت رواة است آن هم ظن رجالی ناشی از طرق عادیه مثل توثیق رجالیین حجت می شوند، پس اینکه ما بیائیم راه انسداد را ببندیم وشبهه انسداد را به صرف حجیت خبر ثقه جواب بدهیم این ساده اندیشی است.

مشکل بعدی نسخه شناسی است، ما چه می دانیم که نسخی که نزد ماست همان نسخ اصلیه است، حالا آقای خوئی فرموده وسائل الشیعه معتبر است چون صاحب وسائل سند داشت به این نسخ.

استاد: این اشتباه است ولا شاهد علی کلامه، علاوه که خط صاحب وسائل در بعضی نسخ موجود است مثل کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری چاب شده خط صاحب وسائل در آن موجود است، ببینید چطور استشهاد می کند بر اعتماد به این نسخه ، با اینکه صاحب وسائل می گوید من به کتاب نوادر سند دارم، میگوید من این نسخه را پیدا کردم با دو نسخه مقابله کردم وخطوط علما بر آن بود ومتن قابل قبولی داشت فلا باس بالاعتماد علیها، اگر صاحب وسائل از میرزا حسین نوری این نسخه به دستش رسیده بود واو از استادش ال صاحب کتاب النوادر این اکل من القفا است که من بیایم بر اساس اتقان نسخه بگویم این نسخه قابل اعتماد است، یا نسخه صاحب وسائل از کتاب کافی به قول آقای زنجانی نسخة مغلوطة در آستان قدس هست،که بعضی از آن اغلاط در وسائل منعکس شده است.

 شاید به خاطر این مطالب ودیگر شبهات است که آقای زنجانی فرموده اند ما انسدادی هستیم آن هم انسداد کبیر، منتهی نتیجه این انسداد حجیت ظن قریب به اطمینان است، که طبیعی است که ما وقتی مقدمات انسداد را پذیرفتیم از مرحله انسداد وعلم تنزل کنیم اما نه اینکه از پله اول تنزل کنیم به پله دهم بلکه باید به پله دوم برویم.

 ولابد ایشان ادعا می کندکه در معظم ابواب فقه مشکل را حل می کند، فلا یکون الظن النازل منه حجة.

فعلا عرض ما این است که در بخش توثیقات رجالیه ما مشکل داریم، اگر واقعا در فقه اطمینان حاصل شود به وثاقت رواة به حدی که وافی به معظم فقه است، ونسبت به نسخ هم اطمینان پیدا کنیم، انسداد پیش نمی آید، اما اگر اینها وافی نباشد به معظم ابواب فقه طبیعی استکه اتسداد پیش می آید.

اما راجع به مقدمه ثالثه: این بود آخوند فرمود که اهمال وترک احتیاط بالمرة نسبت به تکالیف حرام است، که انسان فقط بخواهد اکتفاکند به کتاب وخبر متواتر وخبر مقطوع الصدور والسلام، با وجود اینکه علم اجمالی دارد که علاوه بر این احکام قطعیه بالتفصیل احکام معلوم بالاجمالی هم هست، ولی بر خلاف حکم عقل به منجزیت علم اجمالی بگوید من فقط احکام معلومه بالتفصیل را عمل می کنم، این قطعا حرف درستی نیست، علاوه بر این اصلا در معاملات علم اجمالی هست در خصوص مسالة، مثلا در بیع یا بر من حرام است تصرف در ثمن اگر بیع باطل باشد، یا حرام است تصرف کنم در مثمن اگربیع صحیح است، یا من در سفر تدریس علم اجمالی دارم یا واجب است قصر یا تمام، یا واجب است اداء صوم شهر رمضان یا قضاء آن ومخالفة قطعیه علم اجمالی هم که خلاف حکم عقل وعقلاست وآن را قبیح می دانند، فالمقدمة الثالثة صحیحة.

اما مقدمه رابعه:

 می گوید حالا که علم اجمالی به تکالیف داریم، مخالفت قطعیه این تکالیف هم حرام است، عقل ابتداء می گوید موافقت قطعیه بکنید، اما موافقت قطعیه نسبت به این تکالیف معلوم بالاجمال مستلزم اختلال نظام یا حداقل مستلزم عسر وحرج است، پس موافقت قطعیه آنها واجب نیست، واختلال نظام عقلا قبیح است یا حداقل واجب نیست احتیاط تامی که منجر به اختلال نظام یا عسر وحرج می شود.

آخوند فرموده: اینکه احتیاط اگر موجب اختلال نظام شود قبول دارم که واجب نیست بلکه جائز نیست، اما کی گفته احتیاط تام در موردی که مستلزم حرج است واجب نیست؟ من واجب می دانم، زیرا مثلا شما میدانید یکی از این دو آب نجس است وشربش حرام است ولی اگر از هر دو اجتناب کنی به حرج می أفتی، ما حرفمان اینست که شارع حکمش حرجی نیست وشارع با لاحرج تحریم شرب ماء نجس را رفع نمی کند، زیرا لا حرج یعنی لا فعل حرجی مثل لاضرر که ای لا فعل ضرری یعنی لایجب ولا یحرم، اجتناب از شرب ماء نجس حرجی نیست چون ماء نجس یکی از این دو آب است، آنی که حرجی است احتیاط است، احتیاط که وجوب شرعی ندارد، لذا رفع وجوب احتیاط به دست شرع نیست بلکه به دست عقل است، ما جعل فی الدین من حرج، من جعل نکردم وجوب احتیاط حرجی را تا رفعش کنم در حال حرج، عقل جعل کرده به من ربطی ندارد، عقل هم که امتنان سرش نمی شود بلکه می گوید موافقت قطعیه در علم اجمالی به تکلبف لازم است، پس آنی که شارع جعل کرد وجوب اجتناب از آب نجس بود که لا حرج نمی تواند آن را رفع کند چون حرجی نیست، آنی که حرجی است وجوب احتیاط است که مجعول شارع نیست تا رفعش کند.

بعد می گوید: بله اگر مسلک شیخ اعظم را بگوئیم که لا حرج به معنای لا فعل حرجی که نفی موضوع به لسان نفی حکم باشد نیست، بلکه لا حرج یعنی لا حکم ینشأ منه الحرج، طبق این مسلک وجوب اجتناب از شرب آب نجس استکه نشأ منه الحرج، نشأ منه حکم العقل بوجوب الاحتیاط، که لا حکم ینشأ منه الحرج آن وجوب اجتناب از آب نجس را بر میدارد، اما ما مسلکمان این نیست، مسلک ما این استکه لا حرج ای لا فعل حرجی ای لایجب، لا فعل حرجی می گوید لا وضوء حرجی ای لا یجب، لاصوم حرجی ای لا یجب، اما اینجا نمیتواند بگوید که لا اجتناب عن النجس الحرجی ای لا یلزم الاجتناب، چون این اجتناب حرجی نیست از شرب آب نجس.

این فرمایش اشکالاتی دارد: اولا اینجور معنا کردن لا حرج خیلی خلاف ظاهر است، حال در لا ضرر می گفتید ای لا وضوء ضرری، انجا هم به شما اشکال کردند که وضو ضرر نیست بلکه وضو ضرری است، لا ضرر نگفت لا فعل ضرری، اما در لا حرج اشکال به شما واضح است، ما جعل علیکم فی الدین من حرج: نفی جعل حرج می کند، پس چطور می گوئید که لا حرج نفی موضوع می کند وبه لسان نفی موضوع می خواهد نفی حکم بکند؟ کی گفت لا فعل حرجی، بلکه گفت ما جعل نکردیم در دین بر شما حرج را واینکه معنایش لا فعل حرجی نیست.

ببینیم آیا طبق مبنای خود آخوند می شود کاری کرد که وجوب احتیاط حرجی رفع شود یا نه.